

نوآوری در فلسفه و فلسفه نوآوری

محمد فنائی اشکوری*

چکیده

پیدایش و رشد هر علمی در گرو خلاقیت و نوآوری است. فلسفه، که حاصل تأملات عقلانی درباره پرسش‌های بنیادی و نهایی در هر موضوعی است، یکی از عرصه‌هایی است که ضرورت دارد درباره تحول و نوآوری در آن بیندیشیم. مراد از نوآوری، برداشتن قدم نظری جدیدی است که به پیشرفت، گسترش و تعمیق یک علم یا پیدایش یک شاخه علمی کمک کند. فلسفه نیز همچون دیگر حوزه‌های تفکر بشری با نوآوری ظهور و توسعه یافته است؛ اما نگاهی به تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که این حوزه در مقاطعی از تاریخ دچار گونه‌ای رکود شده است. تأمل در پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح‌اند، می‌تواند راهگشا باشد. برخی از این پرسش‌ها بدین قرارند: آیا نوآوری در فلسفه ممکن است؟ چگونه می‌توان در فلسفه نوآوری کرد و راهکارهای آن چیست؟ عوامل و موانع نوآوری کدام‌اند؟ چه شیوه‌ای از آموزش و پژوهش در فلسفه می‌تواند به نوآوری بینجامد؟ چه دانش‌هایی به نوآوری در فلسفه کمک می‌کنند؟ آیا هر نوآوری‌ای مطلوب است؟ آیا اعتقاد به نوآوری با شکاکیت و نسبییت در معرفت تلازم دارد؟ آیا فلسفه معاصر اسلامی در مسیر نوآوری است؟

مقاله پیش‌رو تأملاتی درباره این‌گونه پرسش‌هاست، که در آن ضرورت نوآوری، قلمرو آن، زمینه‌ها و موانع آن و عناصری که توجه به آنها در آموزش و پژوهش فلسفی می‌تواند به نوآوری بینجامد، کانون تأمل قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: نوآوری، فلسفه، تاریخ فلسفه، فلسفه مقایسه‌ای، فلسفه‌ورزی، نقادی، دین، علم.

فلسفه نوآوری

مبدع حقیقی خداوند است. او بدیع السموات والارض است. هم ابداع کار اوست و هم کار او ابداع است. (ابن عربی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۲) نه مبدع حقیقی جز او هست و نه هیچ کار او غیرابداعی است. انسان که خلیفه او و کامل ترین مظهر اسمای اوست، مظهر اسم بدیع نیز هست. نوآوری لازمه استعداد انسان برای سیر به سوی بهتر شدن، کمال طلبی، قدرت خلاقه و پویایی حیات و معرفت انسانی است. توقف و سکون در جهانی که همواره در جنبش و تحول است، جز شکست و نابودی نیست. نوآوری نسبتی با نسبییت و شکاکیت و ماجراجویی ندارد، بلکه فلسفه‌اش آن است که آنچه تاکنون بشر آموخته، کافی نیست و افق‌های بلندی در پیش رو دارد. اساساً یکی از تفاوت‌های بنیادین انسان و حیوان در نوآوری است. برخلاف آنچه در حیوانات می‌بینیم که همواره زندگی یکسانی را تکرار می‌کنند، دانش، تجربه، معرفت، مهارت و سبک زندگی بشر همواره در تحول است. پس می‌توان انسان را به «حیوان نوآور» تعریف کرد. او تا وقتی به راستی حیات انسانی دارد که نوآوری داشته باشد؛ پس باید گفت «نوآوری می‌کنم، پس هستم.» جامعه بشری نیز میدان مسابقه و رقابت در نوآوری در عرصه‌های گوناگون زندگی است و برنده این میدان، جز نوآوران نیستند.

مراد از نوآوری، برداشتن قدم نظری جدیدی است که به پیدایش یک شاخه علمی یا تکامل آن کمک کند. مراد از تکامل یک علم، پیشرفت، توسعه و تعمیق و تدقیق آن یا به عبارت دیگر گسترش طولی، عرضی و عمقی آن است. بنابراین هر سخن تازه‌ای نوآوری به معنای مثبت و سازنده آن نیست. بسیاری از سخنان تازه، وهم‌اند، نه کشف؛ مغالطه‌اند، نه برهان؛ لجاج بازی فلسفی‌اند، نه نقد فلسفی؛ بافتن ذوقی و دل‌بخوایی‌اند، نه یافتن مستند و مستدل، و هرزگی و ابتذال فلسفی‌اند، نه مسئولانه اندیشیدن. البته تفکیک مصادیق این عناوین همیشه آسان نیست. باید کوشید در هر حوزه‌ای مطابق معیارهای منطقی و قابل دفاع به ارزیابی پرداخت.

نفس نوآوری و کشف حقیقت امر مطلوبی است؛ اما نباید اولویت‌ها را نادیده گرفت. ارزش یک نوآوری بستگی به میزان گره‌گشایی و ثمربخشی نظری یا عملی آن دارد. از این رو صرف فکر

و اندیشه در موضوعاتی که ثمر و نتیجه روشن و تعیین‌کننده‌ای ندارند، نمی‌تواند انتخاب هوشمندانه‌ای باشد. گفتنی است که صرف استعداد انسان برای نوآوری کافی نیست که ما را به سرمنزل مقصود رساند. باید کوشید کوتاه‌ترین و آسان‌ترین راه‌ها برای شکوفایی قدرت خلاقه انسان پیدا شود که آن هم نیازمند نوآوری است.

آیا فرمولی وجود دارد که با به کار بستن آن بتوان به نوآوری رسید؟ قطعاً در جهانی که رابطه سببی و مسببی حاکم است، برای نوآوری نیز قاعده و قانونی هست، گرچه ما از آن ناآگاهیم. ما فرمول نوآوری را نمی‌دانیم و درصدد ارائه آن نیز نیستیم؛ اما عوامل و زمینه‌های بیرونی و درونی بسیاری در این راه هستند که باید آنها را شناخت و به کار بست و موانع فراوانی هست که باید پس از شناسایی، آنها را از سر راه برداشت. آنچه در اینجا می‌گوییم نه شرط کافی و نه لزوماً شرط ضروری برای نوآوری است؛ اما می‌توان مدعی شد که اینها معد، ممد و زمینه‌ساز و هموارکننده راه برای نوآوری‌اند. به عبارت دیگر، تضمین نمی‌توان داد که شخص با رعایت نکاتی که خواهیم گفت به نوآوری برسد؛ اما در عین حال امید بسیاری می‌توان داشت که با توجه به این نکات راه نوآوری هموار گردد.

ضرورت بحث از راهکارهای نوآوری

هرچه زمان می‌گذرد نوآوری، مانند رکوردشکنی در رشته‌های ورزشی، دشوارتر می‌شود. بسیاری از حقایق را اگر دیگران پیش از ما کشف نمی‌کردند، شاید ما کشف می‌کردیم؛ اما چون دیرتر از گذشتگان وارد میدان شده‌ایم، این امتیاز نصیب پیشینیان شده است. افزون بر این، نکات بدیعی که به ذهن ما می‌رسد به احتمال بسیار قبلاً به ذهن دیگران نیز رسیده است و آنچه ما تجربه و کشف می‌کنیم دیگرانی پیش از ما آن را تجربه و کشف کرده‌اند؛ هرچند این کشف‌ها ممکن است به نام کسی و در جایی ثبت نشده باشند. بنابراین از این جهت هرچه زمان می‌گذرد نوآوری دشوارتر می‌شود و تا اینجای کار، روزگار به سود گذشتگان بوده است؛ اما از سوی دیگر، معمولاً با گذشت زمان، امکانات و مقدمات ابداع و نوآوری بیشتر، و زمینه‌های بروز خلاقیت فراهم‌تر می‌شود و از این جهت لاحقین بر سابقین امتیاز دارند. دسترسی به مدرسه و استاد و

کتاب در گذشته بسی دشوار بود و فراهم شدن زمینه برای تحصیل علم و پژوهش، سخت و موانعش فراوان. تسهیلات و امکاناتی که امروزه فراهم است در گذشته به مخیلهٔ احدی خطور نمی‌کرد و کسی نمی‌توانست حتی آرزوی دستیابی به این امکانات را داشته باشد و رؤیای آن را در سر بپرواند. این وضعیت معادله را به سود ما تغییر داده است. حال که اصل نوآوری دشوارتر، اما امکانات آن به مراتب فراهم‌تر است، باید ببینیم چگونه می‌توانیم از امکانات موجود برای شکوفایی خلّاقیت و نوآوری به بهترین وجه استفاده کنیم.

باید افزود که نباید نگران شد که آنچه کشف شدنی بود کشف شده است و گذشتگان چیزی را برای ما نگذاشته‌اند. این تصور کودکانه است. آنچه می‌دانیم قابل قیاس با آنچه نمی‌دانیم نیست. خزانهٔ خدا نامتناهی است و حقایق بی‌شماری در انتظار کشف شدن صف کشیده‌اند.

فلسفه چیست؟

چون سخن در نوآوری فلسفی است، لازم است اندکی از چیستی فلسفه بگوییم. فلسفه کاربردهایی گوناگون دارد. در کاربردی کهن که ریشه در فلسفهٔ یونانی دارد و البته در معنایی گسترده، معادل حکمت و معرفت بشری به کار رفته، و به فلسفه یا حکمت نظری و عملی تقسیم می‌شود که تقریباً همهٔ علوم بشری، یا دست‌کم علوم حقیقی را دربرمی‌گیرد. به این معنا فلسفه علم واحد نیست؛ چنان‌که ابن‌سینا از آن به «علوم فلسفی» تعبیر می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، مقاله اول، فصل اول، ص ۳). در کاربرد دیگر، فلسفه تنها به یکی از شاخه‌های حکمت نظری یعنی مابعدالطبیعه یا فلسفهٔ اولی گفته می‌شود که موضوع آن وجود بما هو وجود است. با این‌همه امروزه فلسفه بیشتر در معنای سوم می‌به کار می‌رود که بنا بر آن، فلسفه نه یک علم، بلکه حوزه‌ای معرفتی است که گروهی از علوم عقلی را دربردارد، همچون مابعدالطبیعه، الهیات فلسفی، معرفت‌شناسی، فلسفه‌های علوم و فلسفه‌های مضاف به واقعیات خاص همچون فلسفهٔ اخلاق، فلسفهٔ ذهن و فلسفهٔ هنر. موقتاً می‌توان گفت فلسفه در این کاربرد به معنای تأمل عقلانی (تحلیل و استدلال) دربارهٔ پرسش‌های بنیادین و نهایی در هر موضوعی است. امروزه فلسفه در اغلب موارد از جمله در دیپارتمان‌های فلسفه به این معنا به کار می‌رود. مراد از فلسفه در این مقاله نیز همین معنای عام و رایج فلسفه است که رشته‌های مختلفی را دربردارد.

نوآوری در فلسفه

امروزه دیگر خواندن دقیق متون کهن فلسفی و مهارت در شرح و حل معضلات آن، برای فیلسوف بودن کافی نیست. فیلسوف موفق و نوآور امروز باید علاوه بر اینها به معارف و مهارت‌های بسیار دیگری مجهز باشد. بین فلسفه‌آموزی و فلسفه‌ورزی باید تفاوت گذاشت. ممکن است کسی سال‌ها فلسفه بخواند، اما مقلد باشد. البته خواندن فلسفه لازم است، اما از همان آغاز باید تمرین تفکر کرد. بدون فلسفه خواندن، شاید بتوان فیلسوف شد، اما به احتمال بسیار فیلسوفی ضعیف و ابتدایی. استفاده از اندیشه‌های فلسفی فیلسوفان، ما را آماده فلسفه‌ورزی می‌کند؛ اما قوام فلسفه‌ورزی تفکر فلسفی مستقل است. پس هم فلسفه‌آموزی ضرور است و هم فلسفه‌ورزی.

بین فلسفه‌پژوهی و فلسفه‌ورزی نیز باید تفکیک کرد. هر نویسنده و پژوهشگر در زمینه فلسفه لزوماً فیلسوف نیست. بسیاری از تحقیقات فلسفی جنبه تاریخی صرف دارند، یا گردآوری و دسته‌بندی اطلاعات و یافته‌های فیلسوفان‌اند. کتاب‌های فلسفی سودمندی موجودند که برای آشنایی با فلسفه کارآمدند. مؤلفان این‌گونه آثار، اطلاعات فلسفی و هنر نویسندگی دارند، اما لزوماً فیلسوف نیستند. گاهی چنین نویسنده‌ای بهتر از یک فیلسوف می‌تواند متنی آموزشی فلسفی تألیف کند. البته در این‌گونه حوزه‌ها نیز نوآوری لازم است.

خدمات فلسفی متنوعی وجود دارد که برخی علمی و برخی اجرایی‌اند و در هرکدام می‌توان نوآوری داشت. ابداع شیوه جدید در نگارش و آموزش فلسفه، تصحیح انتقادی متون، تدوین متون درسی، نگارش متون ساده برای علاقه‌مندان در سطوح مختلف از جمله نوجوانان، ترجمه آثار فلسفی، تهیه دائرةالمعارف فلسفی، انتشار نشریات فلسفی، برگزاری همایش‌های فلسفی، راه‌اندازی حلقه‌های بحث و نقد، تأسیس مراکز آموزش و پژوهش فلسفی مانند کتابخانه، دانشگاه و انجمن علمی و آموزش مجازی برخی از کارهایی هستند که به گسترش و رشد تفکر فلسفی کمک می‌کنند و در زمینه آنها می‌توان نوآوری داشت.

با این‌همه فلسفه‌ورزی، عبارت است از تفکر فلسفی و تولید فکر فلسفی. رکن رکین فلسفه‌ورزی، اجتهاد فلسفی است، نه لزوماً دانش فلسفی یا پایبندی به یک دسته اصول معین.

فلسفه‌دان لزوماً فیلسوف نیست. آنچه از استاد و کتاب می‌آموزیم، دانش نقلی است و فقط ارزش تمهیدی دارد؛ اما فلسفه، علمی عقلی است. با اینکه فلسفه به معنای مجموع دستاوردهای فلاسفه، علمی جمعی است، و با اینکه هر فیلسوف از تجربه‌های فلسفی دیگر فیلسوفان بسیار بهره می‌برد، اما فلسفه هر فیلسوفی مخلوق اندیشه خود او و از این حیث فردی است. حتی در جایی که دو فیلسوف با هم موافق‌اند، نه از باب دنباله‌روی یکی از دیگری، بلکه از این باب است که هر یک به گونه مستقل با پای خود به آن رسیده‌اند.

تفکر فلسفی اجزا و ابعاد گوناگونی دارد که در هر یک از آنها می‌توان نوآوری داشت. منظور از نوآوری لزوماً طرح مطلبی نیست که به هیچ نحو دارای سابقه‌ای نباشد. آنجا که از صرف تکرار سخن گذشتگان فراتر می‌رویم، در قلمرو نوآوری هستیم. طرح پرسش جدید، ارائه تعریف یا تحلیل نو، نقد و ابطال یک رأی، اقامه استدلالی بر یک نظریه، کشف ابعاد تازه‌ای از یک نظریه، ارائه نظریه‌ای نوین، طرح بانی نو در فلسفه، تأسیس شاخه‌ای جدید در فلسفه، و سرانجام ارائه یک نظام فلسفی، برخی از صور نوآوری فلسفی‌اند.

روشن است که ابعاد نوآوری‌ها یکسان نیست و مثلاً ابداع یک نظام فلسفی جدید بسی دشوارتر از طرح یک پرسش یا اقامه استدلالی جدید است؛ اما بر کسی پوشیده نیست که طرح نکات و پرسش‌های جزئی و گاه به‌ظاهر بی‌اهمیت است که می‌تواند منشأ ظهور تحولی بنیادی شود. اگر پرسش‌ها و نقادی‌های فخر رازی نبود، معلوم نبود شرح اشارات خواجه طوسی به صورتی که هست تدوین یابد. برهان صدیقین ابن‌سینا به‌ظاهر تنها افزودن یک استدلال بر وجود خدا بود؛ اما کیست که در اهمیت تأثیر این استدلال بر الهیات اسلامی تردید کند. همانند این سخن را درباره برهان وجودی آنسلم در الهیات غربی نیز می‌توان گفت.

برخلاف پندار برخی، در فلسفه اسلامی ظرفیت برای نوآوری در همه عرصه‌های یادشده وجود دارد. ادل دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است. در نوآوری فلاسفه پیشین اسلامی جای تردید نیست. فارابی، ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا در قله‌های ابداع و نوآوری‌اند. فلسفه اسلامی در دوره معاصر نیز بدون نوآوری نبوده است. نگاهی به آثار علامه طباطبائی، شهید مطهری، شهید صدر، حائری یزدی و استاد مصباح شاهد این مدعا است. طرح مباحث و مواضع

جدیدی در معرفت‌شناسی، فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، و فلسفه دین نشان می‌دهد که در فلسفه اسلامی امکاناتی گسترده برای توسعه و تکامل هست.

عوامل و موانع نوآوری

عوامل و زمینه‌های گوناگون روحی و روانی، اجتماعی، روشی و دانشی برای نوآوری فلسفی موجودند که بحث از همه این عوامل خارج از ظرفیت یک مقاله است. اعتماد به نفس با اتکا به حق، آزاداندیشی (آزادی از تقلید، تعصب و عادت)، شجاعت و روحیه سنت‌شکنی، عشق و شوق به کشف حقیقت، همت و صبوری و سخت‌کوشی برای رسیدن به حقیقت، فراهم بودن زمینه‌های اجتماعی همچون تشویق به نوآوری، به‌کارگیری روش درست در رویارویی با مباحث فلسفی مانند طرح سؤال یا پرسش محوری، کوشش برای تفکیک بین مسئله و شبه‌مسئله و تحریر دقیق محل نزاع، رویارویی نقادانه و برخوردار از دانش‌های لازم برای نوآوری، برخی از عوامل و زمینه‌های شکوفایی خلاقیت فلسفی اند.

با بررسی زمینه‌ها و عوامل نوآوری، موانع نوآوری نیز شناخته می‌شود. موانع نوآوری برخی روحی و روانی اند، برخی روشی و برخی بیرونی و اجتماعی. برخی عوامل روانی همچون خودکم‌بینی و نیز غرور و خودشیفتگی مانع بازنگری در آرای پذیرفته شده‌اند. تعصب نسبت به نظام فلسفی خاص یا فیلسوف معین و تقلید از آنها و مرعوب نام‌های بزرگ شدن، محبوس ماندن در گروه خاصی از کتاب‌ها، استفاده از یک استاد یا یک گروه از استادان هم‌فکر و پرهیز و گریز از رویارویی با صاحبان افکار دیگر از موانع شکوفایی فکری و دست‌کم‌کننده حرکت فکر هستند.

ارزیابی شتاب‌زده و افراط و تفریط در برخورد با دیگر فلسفه‌ها راه را بر ابتکار می‌بندد. نمونه‌های فراوانی از این نوع رویکرد به فلسفه را می‌توان در تاریخ یافت. آباء کلیسا در قرون وسطا نخست فلسفه ارسطو را خطرناک و ضد‌دین اعلام کردند. آلبرت کیبر، استاد آکوئیناس گفت که طبیعیات ارسطو خطرناک است. در ۱۲۱۱م متکلمان مسیحی در پاریس تعلیم طبیعیات ارسطو را ممنوع کردند و در ۱۲۱۵م نماینده پاپ در اساسنامه دانشگاه پاریس آموزش طبیعیات

و مابعدالطبیعهٔ ارسطو را تحریم کرد؛ اما دیری نگذشت که فلسفهٔ ارسطو در بین متکلمان مسیحی قداست و مرجعیت تام یافت؛ به گونه‌ای که اگر کسی با آن مخالفت می‌کرد تکفیر می‌شد. در جهان اسلام نیز کسانی همچون غزالی و ابن تیمیه فلاسفه را تکفیر می‌کردند و ایشان را کافر و مشرک می‌دانستند و گروهی دیگر فیلسوفان یونانی را انبیا یا شاگردان انبیا می‌پنداشتند. حاصل این‌گونه تلقی‌ها نه اجتهاد فلسفی، بلکه تحجر و جمود فلسفی است.

قرار گرفتن بدون مطالعه و نیازموده در دسته‌بندی‌هایی همچون مشائی، اشراقی، صدرایی، آگوستینی و ارسطویی، و تحلیلی و قاره‌ای از دیگر موانع است. این نوع صف‌بندی‌ها همیشه در شرق و غرب رایج بوده است. تقدیس فلسفه یا نظام فلسفی خاص یا نظریهٔ فلسفی معین با انتسابش به امور مقدس مانند دین و عرفان نیز از دیگر عوامل بازدارندهٔ رشد فلسفی است. برخی مانند مارکسیست‌ها و سیانتیست‌ها با انتساب فلسفهٔ خود به علم به آن تقدس می‌بخشند و چون و چرا کردن دربارهٔ آن را به منزلهٔ مخالفت با علم منع می‌کنند. مثلاً می‌گویند علم اثبات کرده است که می‌توان پیدایش جهان را بدون فرض خالق و رفتار انسان را بدون فرض روح مجرد تفسیر کرد.

نیازمودن مبانی و پیش‌فرض‌های یک مکتب یا نظریه اعم از پیش‌فرض‌های عقلی، تجربی یا دینی از دیگر موانع است. ممکن است در ابتدای منطقی یک نظریه بر پیش‌فرض‌های خاصی نتوان تردید روا داشت و در صحت آن نظریه نتوان رخنه ایجاد کرد، اما آن پیش‌فرض‌ها تجدیدنظرپذیر باشند. از سوی دیگر، ترس از برخی لوازم و نتایج یک نظریه که به گمان شخص، تالی فاسد هستند نیز همانند ترمزی حرکت فکر را متوقف می‌کند. برخی از تالی‌ها که شخص گمان می‌کند و یا حتی جازم است که فاسدند، ممکن است فاسد نباشند. البته در آنجا که نظریه‌ای به قطع به نتیجهٔ باطلی می‌انجامد، آن نظریه باطل است.

نحوهٔ تلقی و رویارویی دیگران نسبت به نوآوری نیز بسیار مؤثر است. فضای سرکوبگرانه، تعصب‌آمیز و بدگمان و تکفیری از بزرگ‌ترین موانع نوآوری است. بسیاری دربارهٔ مفهوم نوآوری نظر مساعد دارند، ولی وقتی با مصادیق آن روبه‌رو می‌شوند، به دلیل دل‌بستگی‌ها و عادت‌ها و تعصب‌ها ظرفیت لازم برای پذیرش آن را ندارند و انسان را به یاد حکایت شیر بی‌یال و دم و اشکم مولوی می‌اندازند.

آنچه درباره نوآوری در فلسفه گفتیم و می‌گوییم در بسیاری از رشته‌های دیگر معارف، همچون الهیات، دین‌شناسی، عرفان، و بسیاری از علوم از جمله علوم انسانی نیز جاری است. عمده مباحثی که پس از این در این مقاله می‌آید بیان روش‌ها و دانش‌هایی است که آگاهی از آنها در نوآوری فلسفی نقش خواهد داشت. عدم توجه کافی به این نکات موجب شده است که سیر رشد فلسفه اسلامی کند شود و نوآوری در آن محدود به معدودی از نوابع گردد.

تحول در آموزش فلسفه

در گذشته تقریباً تنها روش یادگیری فلسفه، خواندن متونی خاص نزد استاد بود؛ سپس تدریس آنها و پس از آن گاهی نوشتن شرح و تعلیقه بر آنها و احیاناً تألیف کتابی نو. فلسفه‌آموزی منحصر بود به یادگیری چند متن معین که سال‌های متمادی به طول می‌انجامید. در قلمرو فلسفه اسلامی، متونی چون *الهیات شفا*، *اشارات*، *حکمة الاشراق*، *اسفار اربعه* و *شرح منظومه* نزد استادان فن آموخته می‌شد.

تحول در آموزش فلسفه برای پرورش خلاقیت و زمینه‌سازی برای نوآوری، از امور ضرور است. بدون بازنگری اساسی در آموزش فلسفه نمی‌توان نوآوری متناسب با زمان را توقع داشت. البته فلسفه‌آموزی در این روزگار تفاوت آشکاری با فلسفه‌آموزی گذشته پیدا کرده است که نیازمند بازنگری جدی است. مثلاً آموزش گزیده‌هایی از برخی از متون سنتی به جای خواندن تمام یک متن نزد استاد، آموزش تاریخ فلسفه، آموزش شاخه‌های مختلف فلسفه به تفکیک مانند معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن و فلسفه دین، تعلیم مکتب‌های مختلف فلسفی، پژوهش و تحقیق به صورت نگارش مقاله و پایان‌نامه، از تحولاتی است که با تأثیرپذیری از فضای جدید صورت گرفته است. فناوری نیز به این تحول کمک کرده است. استفاده از ضبط صدا، آموزش غیرحضوری و بهره‌گیری از اینترنت به گسترش فلسفه یاری رسانده، و دسترسی آسان و سریع به مطالب و منابع را امکان‌پذیر کرده‌اند. با این همه باید اذعان کرد که همچنان الگوی درخوری در آموزش فلسفه نداریم و ضعف و آشفتگی بسیار در این زمینه دیده می‌شود.

تحول در آموزش به معنای کنار نهادن همه روش‌های سنتی و جایگزین کردن همه روش‌های

جدید نیست؛ بلکه در این میان باید دست به‌گزینش و نوآوری زد و از میان روش‌های قدیم و جدید کارآمدترین را برگزید. برای نمونه به جای خواندن متون متعدد در سالیان طولانی که در روش قدیم متداول بود و انتخاب فصول و گزیده‌هایی از متون که امروزه رایج است، باید وجه‌جمعی برگزید. لازم است برخی متون کلاسیک به روش سنتی خوانده شوند و برخی نیز به سبک جدید، و محدودیت زمانی مقاطع تحصیلی نباید تعیین‌کننده روش آموزش باشد؛ بلکه مدت هر مقطع را باید بر اساس نیاز تعیین کرد.

رسالت اصلی نظام آموزش فلسفه، پرورش تفکر خلاق و فلسفه‌ورزی است، نه صرفاً ارائه معلومات برای انباشتن محفوظات. طرح مسئله و کوشش اصیل برای حل آن، باید محور آموزش باشد. ملاک ارزیابی مقالات تحقیقی و پایان‌نامه‌های دانشجویان باید معطوف به طرح مسئله و کوشش برای حل آن باشد، نه صرف‌گردآوری مطالب از متون و به‌تازگی از اینترنت. این‌گونه‌گردآوری‌ها هیچ ارزش علمی‌ای ندارند و با چنین محصولاتی، هرچند که تعداد آنها بسیار باشد، نمی‌توان گامی به سوی نوآوری در فلسفه برداشت.

تاریخ فلسفه

یکی از عناصر لازم در شناخت عمیق‌تر مسائل فلسفی و بصیرت یافتن در ماهیت تفکر فلسفی، آگاهی از تاریخ فلسفه است. توجه به فراز و فرود فلسفه و مطالعه در افت و خیز فکری فیلسوفان در تاریخ، کمک شایانی به نوآوری در فلسفه خواهد کرد. تاریخ فلسفه صحنۀ نمایش نوآوری‌های فیلسوفان و نشان‌دهنده‌میزان توفیق و شکست آنان در این وادی است. تأمل در این امر راه را برای نوآوری هموار می‌کند. هم مطالعه تاریخ فلسفه، اعم از فلسفه اسلامی و دیگر فلسفه‌ها، و هم نگاه تاریخی به مسائل فلسفی در فراهم ساختن زمینه‌های خلاقیت فلسفی سودمندند.

تاریخ‌نگاری فلسفه به دوره یونانی بازمی‌گردد. در فرهنگ اسلامی نیز آثار ارزشمندی درباره تاریخ حکما و عقایدشان نگاشته شد؛ اما تاریخ‌نگاری فلسفه به مفهوم جدید آن در دوره جدید فلسفه غرب به‌ویژه با فلسفه هگل به بازار معرفت آمد. امروزه به دنبال ترجمه آثار در زمینه تاریخ فلسفه به زبان فارسی، توجه به تاریخ فلسفه در حوزه‌های علمیه مشهود است و تدریس و

پژوهش در تاریخ فلسفه در برخی از مراکز علمی حوزوی دیده می‌شود؛ اما همچنان نگاه به تاریخ فلسفه و نگاه تاریخی به فلسفه جایگاه درخور خود را نیافته است.

فلسفه‌های دیگر

اجماع و توافقی که در برخی از علوم دیده می‌شود، در فلسفه نیست. نظام‌های فلسفی گوناگون و متضاد بسیاری در عالم مطرح بوده و هستند. نه در همه مسائل فلسفه توافق هست و نه در مواضع و دیدگاه‌های فیلسوفان. در سنت و نظام فلسفی واحد نیز این تکرار و تنوع دیده می‌شود. عناوینی چون «فلسفه یونانی» یا «فلسفه غربی» بیشتر اشاره به اشتراک جغرافیایی فیلسوفان دارند تا اشتراک در دیدگاه آنان. شاید بتوان گفت: دست‌کم در برخی از سنت‌ها به تعداد فیلسوفان، فلسفه وجود دارد. آشنایی با دیگر فلسفه‌ها و تأمل در روش‌ها، مسائل و مواضع آنها و تجربه نوعی دیگر از نگرش به جهان، نقشی بسزا در شکوفایی خلاقیت فلسفی خواهد داشت. محصور ماندن در یک نظام فلسفی و عادت کردن به یک روش و یک دسته از مسائل، با رکود ذهنی بیشتر تناسب دارد تا با خلاقیت. کسی که در یک نظام فلسفی محصور است، فقط خود را می‌بیند و به دور خود می‌چرخد و از دیدن افق‌های جدید ناتوان است. هر نظام فلسفی ای هرچند اصولش باطل باشند، سخنی برای شنیدن و درسی برای آموختن دارد. ملاحظه تنوع آرا و رویکردها، چشم را باز و توجه به امکانات و گزینه‌های مختلف را میسر می‌سازد.

اگر آشنایی فیلسوفان اسلامی با فلسفه یونانی نبود، فلسفه اسلامی موجود پیدا نمی‌شد. اگر شهاب‌الدین سهروردی از حکمت خسروانی آگاه نبود، حکمت اشراق ظهور نمی‌کرد، و اگر ملاًصدرا از میراث فکری اسلامی و مکتب‌های مختلف فکری پیش از خود بی‌اطلاع بود هرگز حکمت متعالیه متولد نمی‌شد. هرچه قلمرو این آشنایی گسترده‌تر باشد، بهره‌مندی از آن بیشتر خواهد بود. فلسفه پژوه امروزی که به‌آسانی به مکتب‌های مختلف فلسفی شرقی و غربی دسترسی دارد، با آشنایی با فلسفه‌های متنوع راه هموارتری برای ابداع در اختیار دارد.

البته آموختن فلسفه‌های دیگر مستلزم پذیرفتن آرای دیگران نیست. آنچه مهم است برگرفتن موضوع و پرسش از دیگر مکتب‌هاست، نه لزوماً اخذ موضع و پاسخ.

رسوخ قدم در سنت

آگاهی از تاریخ فلسفه، دیگر نظام‌های فلسفی و مقایسه فلسفه‌ها هنگامی بیشترین سود را خواهد داشت که فیلسوف در سنت فلسفی‌ای که به آن تعلق دارد و در چارچوب آن می‌اندیشد، قدمی راسخ داشته باشد. دانشجوی فلسفه اسلامی پیش و بیش از هر چیزی باید در فلسفه اسلامی متضلع باشد تا بتواند خلأهای آن را با استفاده از دیگر یافته‌ها و خلأقیتهش پر کند؛ وگرنه صرف اطلاعات پراکنده فلسفی کمکی به شکوفایی خلأقیته نخواهد کرد. بدون شناخت لازم از ابعاد و اجزای یک ساختمان نمی‌توان نواقص و نقایص آن را برطرف ساخت و از مواد و مصالح استفاده‌ای شایسته کرد.

راز توفیق فیلسوفان مسلمانی همچون شهید مطهری، شهید صدر و استاد مصباح که با آشنایی با فلسفه غرب منشأ تحولاتی در فلسفه اسلامی شدند در همین نکته است. بسیار بوده و هستند کسانی که بسی بیش از فیلسوفان یادشده از فلسفه غرب آگاه‌اند، اما چون آن سطح از دانش را نسبت به سنت فلسفی خود ندارند، نتوانسته‌اند منشأ تحولی شوند. به نظر یک استاد ایرانی فلسفه غرب:

هیچ‌یک از ما با کنار گذاشتن سنت‌های اصیل فکری گذشته خود موفق نخواهیم شد عملاً کوچک‌ترین استفاده واقعی از فلسفه‌های غربی کنیم و خواه‌ناخواه مبدل به فضل‌فروشان خواهیم گردید که عقده‌های روانی و ترس از عقب‌افتادگی از یک تمدن موهوم و ناشناخته که به علت همان ترس از ارزیابی واقعیت و حرکت درونی و امکانات آتی آن عملاً خود را محروم ساخته‌ایم، هر روز به تناسب روزگار به رنگی درخواهیم آمد و گرفتار آن چیزی خواهیم بود که به مراتب بدتر و خطرناک‌تر از جهل و نادانی است؛ یعنی جهل مرکب. (مجتهدی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۴)

فلسفه مقایسه‌ای

مراد از مقایسه فلسفه‌ها یا فلسفه مقایسه‌ای یا تطبیقی، مطالعه در تعیین نسبت دو فلسفه و مقایسه مسائل و نظریات آنهاست. مقایسه و تطبیق از مطالعه نسبت دیدگاه دو فیلسوف در یک

مسئله آغاز می‌شود و تا مقایسهٔ مکتب‌ها و سنت‌های فلسفی پیش می‌رود. مقایسهٔ فلسفه‌ها از عناصر لازم برای نوآوری فلسفی است. مذاقه در نقاط تلاقی و انفصال فلسفه‌ها از موضوعی است که می‌توان جرعهٔ اندیشه‌های نو را در آنها انتظار داشت.

مطالعات تطبیقی در رشته‌های دیگر معرفتی نیز کانون توجه است. مثلاً دین‌شناسی تطبیقی رشته‌ای جذاب در مطالعات ادیان است و فقه تطبیقی یا مقارن در تاریخ اسلامی قدمتی هزار ساله دارد. در فلسفه نیز این رویکرد کانون توجه بوده است. نوع رویارویی فیلسوفان اسلامی با فلسفهٔ یونانی در آغاز شکل‌گیری فلسفهٔ اسلامی نوعی نگاه تطبیقی بین جهان‌بینی اسلامی و آن فلسفه‌ها بوده است. شاید بتوان گفت فارابی در کتاب *الجمع بین رأی الحکیمین* بنای نوعی فلسفهٔ تطبیقی را می‌نهد. در دورهٔ جدید به دنبال آشنایی ایرانیان با فلسفهٔ غرب رفته‌رفته این پرسش پیش آمد که بین فلسفهٔ غرب و فلسفهٔ اسلامی چه نسبتی است؛ تا چه حد می‌توان از مشترکات و وجوه امتیاز این دو فلسفه سخن گفت؟

می‌توان علامه ابوالحسن شعرانی و سپس علامه طباطبائی را آغازگران فلسفهٔ تطبیقی در دورهٔ جدید در ایران دانست. رسالهٔ *فلسفهٔ اولی شعرانی* و کتاب *اصول فلسفهٔ علامه طباطبائی*، اسناد مکتوب و مسلم آغاز فلسفهٔ تطبیقی اند. پس از اینان کسانی همچون شهید مطهری و مهدی حائری یزدی این راه را ادامه دادند. از میان متفکران غیرایرانی باید از هانری کربن فرانسوی و توشیهیکو ایزوتسو ژاپنی نام برد که در این زمینه از پیشگامان اند.

برخی همچون سیدحسین نصر برآنند که مقایسه بین فلسفهٔ اسلامی و غربی ممکن نیست؛ فلسفهٔ اسلامی یک نظام معرفتی پایدار است، در حالی که فلسفهٔ غرب هویت ثابتی ندارد و مقایسه یک معرفت پایدار و مستمر با چیزی که پی‌درپی تغییر ماهیت می‌دهد شایسته نیست (نصر، ۱۳۸۳، ص ۴۹). این سخن درخور مناقشه است. خود این سخن، مقایسهٔ این دو فلسفه و بیان وجوه اشتراک و افتراق آنهاست. نصر در واقع با این بیان، فلسفهٔ اسلامی را با فلسفهٔ غربی مقایسه کرده، یکی را پایدار و دیگری را ناپایدار می‌داند و البته وی می‌تواند وجوه اشتراک و اختلاف دیگری را هم بیفزاید و این خود مقایسه است. هم می‌توان فلسفهٔ اسلامی و فلسفهٔ غرب را به گونهٔ کلی با هم مقایسه کرد و هم می‌توان مکتب‌ها و یا نظریاتی ویژه از دو مکتب را با هم سنجید.

گفتنی است که دست‌کم شرط هر نوع مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای، آشنایی با هر دو فلسفه است. آشنایی به زبان اصلی آثار یا وجود ترجمه متقن آنها از ضروریات مطالعات تطبیقی است. شیفتگی نسبت به یک فلسفه یا بدبینی و سوءظن نسبت به فلسفه دیگر مانع فهم درست آن و در نتیجه مانع مقایسه و تطبیق عالمانه و بی‌طرفانه خواهد بود. مراد این نیست که شخص باید فاقد موضع فلسفی باشد، بلکه منظور این است که گرایش روانی و عاطفی محض، مانع تحقیق و داوری عالمانه است؛ اما اگر ملاک برهان و استدلال باشد، البته موضع داشتن و حتی علاقه به یک نظریه مانع فهم و مقایسه نیست.

علمای نوآور معاصر مانند شهید مطهری و شهید صدر چون ضمن رسوخ در سنت اسلامی با فلسفه‌های دیگر آشنا بودند، با مقایسه افکار و آرا توانستند گام‌هایی تازه بردارند؛ اما عالمانی که حتی بیش از اینها در فلسفه اسلامی صرف وقت کرده‌اند، اما با دیگر فلسفه‌ها آشنا نبودند و زمینه برای مقایسه فلسفه‌های مختلف را نداشتند، نتوانستند چنان نوآوری‌هایی را داشته باشند.

گستره فلسفه

فلسفه در سنت اسلامی بیشتر بر محور مابعدالطبیعه و گاه مرادف با آن است؛ گرچه برخی از مباحث مربوط به شعب دیگر فلسفه به گونه‌ی ضمنی در خلال مباحث هستی‌شناختی مطرح می‌شوند. با این حال چنان‌که پیش از این گفتیم، فلسفه به‌ویژه در دوره جدید، تأمل عقلائی درباره هر چیزی است. بنابراین فلسفه نه علم واحد، بلکه عنوانی است که از یک قلمرو گسترده معرفتی حکایت می‌کند که شعب و شاخه‌های گوناگونی دارد؛ همچون معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن، فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ و فلسفه علوم. فلسفه را محدود به قلمروی ویژه نکردن و آشنایی با شعب گوناگون فلسفه می‌تواند به خلأ قیوت فلسفی کمک کند. از آنجاکه زمینه‌ها، علایق و ظرفیت‌های افراد مختلف است، ممکن است کسی در یک شعبه خاص فلسفه نوآوری نداشته باشد، اما در شعبه دیگر بتواند طرحی نو درافکند. البته گستردگی اطلاعات وقتی سودمند است که دارای عمق باشد، وگرنه اطلاعات سطحی که حاصل نوعی دلگی فلسفی است، نه کنج‌کاوی اصیل فلسفی، ثمری نخواهد داشت.

فلسفه و دین

نوع تلقی ما از نسبت دین و فلسفه، نقش بنیادین در رکود یا شکوفایی ذهن فلسفی دارد؛ چراکه در جامعه دینی عامل اصلی در گرایش به یک رشته علمی یا انصراف از آن، انگیزه دینی است. اگر فلسفه را ضد دین بدانیم، متروک و مطرود خواهد شد؛ چنانکه اگر آن را معاصد دین بپنداریم مقبول و محترم خواهد بود. غزالی و ابن تیمیه با ادعای ناسازگاری فلسفه با دین و تکفیر فلاسفه، ریشه فلسفه را در بخش اعظم جهان اسلام خشکانده، تفکر فلسفی را متوقف کردند؛ اما در جهان شیعی کسانی همچون نصیرالدین طوسی با استفاده از فلسفه در تحکیم پایه‌های عقلائی عقاید دینی، فلسفه را احیا کردند و به آن رونق بخشیدند. گرایش اخباری و اخیراً تفکیکی در جهان شیعی نیز در کند کردن حرکت فلسفی مؤثر بوده است. این دو گونه رویارویی، در تاریخ مسیحیت و در غرب نیز نسبت به فلسفه وجود داشته است. اوج تفکر فلسفی مسیحی زمانی است که توماس آکوئیناس با استفاده از تجربه حکمای اسلامی، از فلسفه در تحکیم مبانی اعتقاد دینی استفاده می‌کند.

دین غنی‌ترین منبع در الهام بخشی به تفکر فلسفی است. دین با طرح موضوعاتی چون جهان غیب، خالق، خلقت، وحی و حیات پس از مرگ، ذهن را از توقف در امور عادی منصرف و به تفکر درباره ابعاد مختلف جهان و انسان جلب می‌کند. در منابع اسلامی اعم از قرآن و حدیث معارف بسیاری درباره این گونه موضوعات طرح شده که به گونه طبیعی اذهان را به تأمل وامی‌دارد. از سوی دیگر، توجه به این نکته بسیار اهمیت دارد که ارتباط فلسفه با دین و استفاده از فلسفه در تحکیم باورهای دینی نباید به قداست یافتن آرای فلسفی بینجامد. حیات و پویایی فلسفه در گرو پرسش و بحث و نقد است و پرونده مباحث فلسفی هیچ‌گاه بسته نمی‌شود. اگر فلسفه در پی ارتباط با دین قداست یابد و شک و پرسش در آن منع شود، و نقد اصول فلسفی به مثابه شک در اصول دینی و نقد تعالیم دینی تلقی گردد، آنچه که روی خواهد داد مرگ فلسفه است. آنچه در فلسفه مقدس است، خود تفکر است، نه این رأی یا آن رأی و این نظام فلسفی یا آن نظام فلسفی. هیچ دلیلی در دست نیست که اعتقاد دینی به یک رأی فلسفی خاص قائم است. مثلاً آنچه برای دین مهم است اعتقاد به خداست، نه فلان دلیل بر اعتقاد به خدا. نقد و رد دلیل،

مساوی و ملازم با نقد و رد مدلول نیست. فلسفه مساوی با رأی این یا آن فیلسوف نیست. ممکن است رأیی در فلسفه با دین مخالف باشد؛ اما این به معنای مخالفت فلسفه با دین نیست. نه مخالفت برخی آرای بعضی از فلاسفه با دین باید به تکفیر فلاسفه بینجامد، نه موافقت برخی آرا با دین به تقدیس آنها. این هر دو به زیان فلسفه و دین‌اند. فلسفه نه ضد دین است، نه عین دین و نه جزئی از دین؛ بلکه می‌تواند به منزله راهی برای فهم دین و پشتوانه‌ای عقلانی برای باورهای دینی ایفای نقش کند.

فلسفه و عرفان

عرفان می‌تواند یکی از سرچشمه‌های جوشان حُلاقیات فلسفی باشد، اگر ما تلقی خود از نسبت عرفان و فلسفه را تصحیح کنیم. اگر عرفان و فلسفه را ناسازگار بدانیم، طبیعتاً بهره‌ای از آنها به یکدیگر نخواهد رسید؛ اما حقیقت این است که بین آنها هیچ ناسازگاری‌ای نیست. فلسفه و عرفان دو راه مختلف برای رسیدن به حقیقت‌اند. فیلسوف از راه تفکر عقلی و منطقی به مطالعه واقعیت می‌پردازد و حاصل آن، علم حصولی است؛ در مقابل عارف از راه مراقبه و تهذیب نفس و عبودیت به تماشای هستی می‌نشیند و به علم حضوری می‌رسد. بین این دو راه، ارتباط و تعامل برقرار است؛ تعاملی که هر دو از آن بهره می‌برند.

عقل، که حاصل آن فلسفه است، می‌تواند در تثبیت پیش‌فرض‌های سلوک عرفانی به عارف کمک کند. همچنین عارف در تفسیر تجارب عرفانی و ارزیابی آنها به عقل نیازمند است. از سوی دیگر، عرفان چشم عقل را به ساحتی دیگر از هستی می‌گشاید و فیلسوف را به تماشای عقلانی ساحت‌هایی جدید فرامی‌خواند. عرفان موضوعات نابی را برای تفکر و فلسفه‌ورزی در اختیار فلسفه می‌نهد. مثلاً عارف با بیان تجربه وحدت هستی، زمینه را برای تفسیر عقلانی و برهانی آن فراهم می‌کند. عارف با بیان تجربه جدایی روح از بدن، فیلسوف را به تفکر درباره تجرد نفس وامی‌دارد. مهم‌ترین دستاوردهای فلسفی در پنج قرن اخیر در عالم اسلام، مرهون تأملات فلسفی درباره یافته‌های عرفانی بوده است. ظهور حکمت متعالیه، حاصل تلاقی عرفان و فلسفه است و اصول بنیادین این مکتب با الهام از عرفان اسلامی شکل گرفته‌اند.

فلسفه و دیگر علوم و معارف

بی‌شک بین علوم مختلف ارتباط‌های گوناگون برقرار است و علوم مختلف با هم دادوستد، و نسبت به یکدیگر تأثیر و تأثر دارند. تبیین نحوه این ارتباط موضوع بحث ما نیست. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، توجه به این نکته است که برای شناخت یک علم و رسوخ در آن، اطلاع از برخی علوم دیگر لازم و سودمند است. این ارتباط بین بعضی از علوم بیشتر است و برخی از علوم با برخی دیگر رابطه همسایگی نزدیک‌تری دارند. گاه موضوعی واحد در دو علم، با دو روش و دو وجهه نظر مطالعه می‌شود. فلسفه، به‌ویژه مابعدالطبیعه، با علوم می‌چون کلام و عرفان رابطه‌ای نزدیک دارد. کلام و عرفان هرچند غیر از فلسفه‌اند، برخی از موضوعات و مسائل آنها مشترک است و مفاهیم و واژگان مشترک در آنها بسیار است. از این رو آشنایی با این معارف در فهم عمیق‌تر فلسفه و رویش خلاقیت سودمند است. همچنین بین فلسفه و علم اصول فقه مناسبت‌هایی هست. گاهی مسئله‌ای واحد در فلسفه و علم اصول طرح می‌شود؛ مانند برخی از مباحث الفاظ. آشنایی فیلسوف با نحوه مواجهه اصولیان با یک مسئله ممکن است افق جدیدی را برای فیلسوف بگشاید و به او در حل مسئله فلسفی کمک کند.

همچنان‌که علوم بین‌رشته‌ای داریم، مسائل میان‌رشته‌ای نیز داریم و اساساً برخی از علوم بین‌رشته‌ای امروز مسائل بین‌رشته‌ای دیروز بودند. نقش آگاهی‌های بین‌رشته‌ای در نوآوری انکارناکردنی است. برای مثال، نظریه شهید صدر در مبانی منطقی استقرار، یک نوآوری فلسفی و منطقی است. این نوآوری بدون آشنایی عمیق شهید صدر با فلسفه، منطق، علم اصول، ریاضیات و علوم طبیعی ممکن نبود.

میان فلسفه و علوم انسانی و حتی علوم طبیعی نیز چنین مناسبت‌هایی برقرار است و آشنایی با علوم می‌تواند در سرنوشت فلسفه اثرگذار باشد. برای نمونه علم‌النفس فیلسوف امروزی که با فیزیولوژی، عصب‌شناسی، روان‌شناسی و علوم ادراکی جدید آشناست با علم‌النفس فیلسوفان گذشته متفاوت خواهد بود. هرچند مرز فلسفه و علوم جداست، فلسفه نمی‌تواند بدون توجه به یافته‌های علمی جدید به راه خود ادامه دهد. این آشنایی‌ها موضوعات متنوعی را برای تفکر فلسفی در اختیار فیلسوف قرار می‌دهند. نقطه آغاز فلسفه کانت پرسشی

بود که با مقایسه فلسفه و فیزیک نیوتنی برای کانت مطرح شد. پرسش این بود که چرا فیزیک نیوتنی چنین با موفقیت به پیش می‌تازد، اما فلسفه گویی به دور خود می‌چرخد. همچنین اگر توجه به علوم جدید و تأمل در آنها نبود، فلسفه‌های مضاف به علوم پدید نمی‌آمدند. در همین زمینه و بر همین اساس، باید یادآور شد که وحدت حوزه و دانشگاه در نوآوری در هر دو مرکز تأثیر شگرفی خواهد داشت.

فلسفه و زندگی

یکی از شریف‌ترین حوزه‌های فلسفه‌ورزی که در فلسفه‌های متأخر اسلامی به آن کمتر توجه شده است، حکمت عملی است. حکمت، فن نیکو زیستن است. بنابراین حکمت، اندیشیدن درباره هر آن چیزی است که لازمه نیکو زیستن است. از این رو حکمت ابعاد نظری و عملی دارد. در معنای حکمت، بعد عملی برجسته است. در نصایح لقمان حکیم که در قرآن از آن به حکمت یاد شده است، بعد عملی برجسته است. مباحثی همچون فضیلت، عدالت و سعادت در حکمت‌های باستانی محوریت داشتند. فلسفه در پیوند با دین، معنویت و اخلاق و معنا دادن به زندگی می‌تواند در سعادت بشر نقش مهمی داشته باشد؛ چنان‌که می‌تواند با تثبیت مادیت و پوچی صدمه‌ای سهمگین به حیات انسانی وارد کند و یا با فلسفه‌های نژادپرستانه و قدرت‌محورانه زمینه‌ساز و توجیه‌گر جنایات خون‌خواران شود.

هرچند بحث نظری محض نیز ارزشمند و ضروری است، اگر فلسفه به این‌گونه مباحث محدود شود و ارتباطی با زندگی و سعادت انسان نداشته باشد، فایده و جاذبه چندانی نخواهد داشت. فلسفه در ذات خود نظروورزی است؛ اما این نظروورزی می‌تواند و باید درباره مسائل عملی زندگی هم باشد. آوردن فلسفه به حوزه عمل، یعنی با چراغ اندیشه زیستن. فلسفه جایگزین علم و فناوری نیست؛ ولی می‌تواند جهت‌دهنده و هدایت‌کننده آن باشد. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌گویند:

نقص فلسفه ما این نیست که ذهنی است... نقص فلسفه ما آن است که این ذهنیت

امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همه مسائل زندگی مردم

کم‌وبیش تکلیف معین می‌کنند؛ یعنی سیستم اجتماعی ارائه می‌دهند؛ سیستم سیاسی را هم معین می‌سازند... اما فلسفه ما به کلی در زمینه ذهنیات مجرد باقی می‌ماند و امتداد نیافته است. باید این امتداد را تأمین کرد. این امر شدنی است... مثلاً از مبانی فلسفی ملأصدرا... می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی درست کرد؛ چه رسد به فلسفه‌های مضاف (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۲).

شرط فلسفه‌ورزی در زمینه‌های عملی حیات، آشنایی با زمانه و سبک زندگی جدید است. اگر فیلسوف از لوازم حیات بشری که اغلب در تحول و دگرگونی است، آگاه نباشد نمی‌تواند کمکی به نیک و نیکو زیستن کند. اگر فیلسوف از علم، دین، صنعت، محیط زیست، سیاست، هنر، ورزش و دیگر پدیده‌های جامعه و زمان خود آگاه باشد، توجهش به آنها جلب خواهد شد و در باب آنها تأملات فلسفی خواهد داشت. بنابراین یکی از عرصه‌های بکر نوآوری در فلسفه، حوزه عمل و زندگی است. آشنایی با این حوزه و تأمل عقلانی در آن از مواضع نوآوری و ابتکار است. فلسفه‌های مربوط به عمل و زندگی هم جنبه‌های پیشینی (نظری محض) دارند و هم جنبه‌های پسینی. اگر فیلسوف با واقعیات عینی زندگی آشنا نباشد، نظرورزی او ممکن است بی‌ربط با زندگی عینی و در نتیجه بی‌حاصل باشد. معمولاً چنین نیست که نخست یک فلسفه تمام‌عیار در زمینه علم و صنعت و هنر و سیاست ساخته شود و سپس در پرتو آن خود این پدیده‌ها تحقق یابند؛ بلکه نخست اینها روی می‌دهند و سپس فیلسوف با تأمل در آنها فلسفه آنها را کشف می‌کند. اگر فناوری هوش مصنوعی وجود نداشته باشد، نوبت به تأمل فلسفی در آن نمی‌رسد. اگر هم فلسفه‌ورزی پیشینی در مواردی داشته باشیم، در مرحله اجمال است که تفصیل آن امری پسینی و پس از مطالعه ابعاد عینی آن پدیده خواهد بود. توجه به موضوع هر علم یا مسئله، مقدم بر خود آن علم یا مسئله است و تصدیق بلا‌تصور، دور از فرزانگی است. در فقه نیز چنین است. در مسائل مستحدثه فقهی، معمولاً نخست پدیده‌ای روی می‌دهد و پرسشی طرح می‌شود؛ آن‌گاه فقیه درباره حکم شرعی آن اجتهاد می‌کند.

هرچند همیشه حکمت عملی مبتنی بر حکمت نظری است، برخی از فلسفه‌ها بیشتر عملی‌اند تا نظری؛ مانند مارکسیسم و لیبرالیسم. برخی در عمل‌زدگی تا بدانجا رفته‌اند که عمل را

ملاک حقیقت دانسته‌اند. از سوی دیگر، فلسفه متأخر اسلامی به سمت دوری از عمل سیر کرده است. آنچه ما در اینجا بر آن تکیه داریم، عمل‌گرایی است نه عمل‌زدگی و عمل‌زدگی را آفتی برای فلسفه می‌دانیم. اینکه آیا عمل بر نظر مقدم است یا بالعکس، (برهیه، ۱۳۷۷، ص ۳۸۴) موضوع بحث ما نیست. ما بدون اینکه درباره ارزش جنبه نظری محض فلسفه تردیدی داشته باشیم، در پی تأکید بر توجه به جنبه عملی آن هستیم.

تخصصی‌شدن همراه با جامعیت

یکی از الزامات توفیق در هر حوزه‌ای در فلسفه و علوم انسانی و دینی، مطالعه متمرکز و تخصصی است. امروزه به دلیل گسترش بی‌سابقه علوم، نه تنها کسی هوس نمی‌کند که جامع معقول و منقول شود، که جامعیت در یک حوزه معرفتی مثلاً فلسفه نیز امری دست‌نیافتنی است و تنها کسانی که بی‌خبر از مرزهای دانش‌اند، ممکن است چنین مخیله‌ای را در سر پیورانند.

در دروه جدید ملاحظه شد که با توجه به گستردگی مسائل فلسفی، گنجاندن همه مباحث ذیل علمی واحد و احاطه یافتن بر آن ممکن نیست و تفکیک و تخصصی‌شدن آن ضروری است. از این‌رو فلسفه به شعب گوناگون تقسیم شد و این تکثر شاخه‌های فلسفه همچنان ادامه دارد. توجه به این امر در فلسفه اسلامی نیز ضرورت دارد. چه کسی می‌تواند در همه رشته‌های فلسفه همچون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن، فلسفه علوم، فلسفه سیاست و هنر و صنعت و تعلیم و تربیت و مانند آن متخصص و صاحب‌نظر باشد؟ تنها آموزش و مطالعه منابع این رشته‌ها به زمانی بیش از عمر یک انسان نیازمند است. حال چگونه شخص می‌تواند در آنها مجتهد و مبدع شود؟ از این‌رو برای نوآوری، تمرکز و تخصص ضروری است.

از سوی دیگر باید توجه کرد که تخصص بدون نوعی جامعیت نیز نتیجه مطلوبی به بار نمی‌آورد. حاصل تخصص‌های مختلف، جدایی و گسستگی مباحث گوناگون فلسفی است که به نوعی هرج و مرج فلسفی می‌انجامد. فیلسوفانی که جهان‌بینی جامع و هماهنگی نداشته، و هر یک در مرزهای رشته خود محصور باشند و به دنیای یکدیگر راه نیابند، مجموع دستاوردهایشان چیزی جز مجموعه‌ای آشفته و ناهماهنگ نخواهد بود. از این‌رو در عین لزوم

تخصص در یک رشته فلسفی، مطالعه و آشنایی با دیگر رشته‌ها و دستاوردهای آنها ضرورت دارد. علاوه بر این، به جهت تأثیر بنیادین مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی بر همه رشته‌های فلسفه، شناخت عمیق این دو شعبه برای همه فلسفه‌ورزان ضروری است. بدین ترتیب می‌توان هم از برکات مطالعه تخصصی بهره‌مند شد و هم از گسستگی و آشفستگی فلسفی مصونیت یافت.

زمان آگاهی

بدون آگاهی از دنیای نوشونده و نوآوری‌های دیگران به دشواری می‌توان نوآوری داشت. آگاهی به‌روز و در طراز علم زمان قرار داشتن و از پرسش‌های روز و مباحث مستحدثه فلسفی آگاه بودن، از مقدمات لازم برای نوآوری است. هم آشنایی با گذشته اندیشه‌ها لازم است و هم آگاهی از حال آنها. برخی همیشه به گذشته‌های دور نظر دارند و علم و حکمت راستین را تنها متعلق به دوره‌های باستان می‌دانند و از عالمان و مکتب‌ها و آرای گذشته به خوبی آگاه‌اند. اما به دوره‌های اخیر و عصر خود عنایتی ندارند و منطق ناگفته و نانوشته آنها این است که متأخرین بر سر سفره متقدمین نشست‌اند و از خود چیزی ندارند. چنین عالمی که از زمان آگاه نیست، معلوم نیست سخن تازه‌ای برای مخاطب عصر خود داشته باشد. او ممکن است در تنهایی خود دقت‌های بسیاری بورزد و در تبعاتش به نکات باریکی تفتن یابد؛ اما به دلیل بی‌خبری از آنچه در بیرون می‌گذرد یافته‌هایش یا نو نیستند، یا با دغدغه‌های فکری زمانش بی‌ارتباط‌اند.

در برخی از نحله‌های کلامی این بی‌توجهی به زمان دیده می‌شود. پل نو یا اشاره می‌کند که با مقایسه رساله باقلانی در قرن نهم میلادی با رساله التوحید محمد عبده در قرن بیستم معلوم می‌شود که در طول نه قرن، تحول مهمی در آن صورت نگرفته است:

استمرار یک نوع بیان و یک زبان و یک معضله ثابت لایتغیر در مدت نه قرن، نشانه آن است که چنین تفکری بیرون از زمان واقعی زیسته و از تراوش درونی خود تغذیه کرده است؛ و این در حالی است که جهان تغییر می‌کرده و مسائل آن مسائلی

دیگر می‌شده است. (نو یا، ۱۳۷۳، ص ۲)

فلسفه اسلامی نیز در بعضی از دوره‌ها و نزد بعضی از فیلسوفان یا حلقه‌های فلسفی چنین

سرنوشتی داشته است؛ اما تعمیم این امر به کل تاریخ فلسفه اسلامی، آن‌گونه که پل نوپا از روزه آرنالدز نقل می‌کند، (همان) ناشی از بی‌خبری و یا از سر بی‌انصافی است. برعکس آنچه برخی از غربیان متعصب درباره فلسفه اسلامی گفته‌اند، رویارویی فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی نمونه موفقی از رویارویی نقادانه و خلاق با یک سنت فلسفی است. فلاسفه مسلمان مسائل بسیاری را طرح کردند که در فلسفه یونانی بی‌سابقه بودند. (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۳۱)

دست نیاز به درگاه بی‌نیاز

چه کسی می‌تواند نقش معنویت و ارتباط با خدا را در رسیدن به حقیقت نادیده بگیرد؟ او سرچشمه علم و ملهم همه معارف است. او خود در قرآن کریم تعلیم می‌دهد که علم و معرفت را باید از او خواست: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه: ۱۱۴)؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَغَفِرْنَا لَنَا إِثْمَكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (تحریم: ۸) دعا‌های بسیاری در طلب علم و معرفت از خداوند وارد شده است که در کتب ادعیه مسطور است. بین علم و عمل ارتباط برقرار است. پاکی دل در رسیدن به حقیقت اثر دارد؛ چنان‌که آلودگی و بندگی هوا و هوس نیز با گمراهی و ضلالت تناسب دارد. یکی از اسرار لزوم دعا و مراقبه و اخلاص و طهارت به هنگام تعلیم و تحقیق، این است که احوال درونی در معرفت مؤثرند. شرط بهره‌گیری از نور الهی، تقوا و طهارت دل است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۸۲)؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا.» (انفال: ۲۹) اگر کسی در راه خدا مجاهده کند خداوند حقیقت را به او نشان می‌دهد: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» (عنکبوت: ۶۹) اگر کسی از نور الهی محروم باشد جز ظلمت بهره‌ای ندارد: «وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.» (نور: ۴۰)

از این رو اهل معرفت برای رسیدن به حقیقت با تضرع و زاری به درگاه حضرت باری روی می‌آورند. می‌گویند ابن‌سینا از نماز به منزله کلید گشایش درهای بسته علمی استفاده می‌کرد. برخی برآن‌اند که وی هنگام نگارش *مقامات العارفين* در اربعین به سر می‌برده است. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۵۶) از نظر سهروردی علم حقیقی بدون تهذیب نفس و استغاثه به

درگاه الهی ناممکن است و شرط نیل به حقیقت حکمت اشراق، گذراندن یک اربعین در اخلاص و تهذیب است. در پی چنین تهذیبی است که وی می‌گوید تمامی حکمت اشراق را دفعتاً از دمنده‌ای قدسی دریافت کرده است (سهروردی، ۱۳۹۷ق، ص ۲۵۹). از نظر او کسی می‌تواند از مطالعه **حکمة الاشراق** بهره برد که متأله و یا در طلب تأله باشد و دست‌کم بهره‌مندی از بارقه الهی برای او ملکه باشد (همان، ص ۱۳ و ۱۲). در مکتب صدرایی: «ریاضت مشروع مانند تفکر ناب، عامل رسیدن به معارف عقلی می‌باشد» (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۵). ملأصدرا اساساً وصول به حکمت را بدون تهذیب نفس و ترک دنیا ناممکن می‌داند و خود تنها با انقلاب روحی و حرکت جوهری وجودی به حکمت دست یافته است (همان، ص ۳۱). وی در بحث اتحاد عاقل و معقول می‌گوید که این مسئله برای کسی حل نشد تا اینکه «فتوجهننا توجهاً جبلیاً الی مسبب الأسباب... فافاض علینا» (ملأصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۳۱۲). نیز در بحث از اصالت وجود می‌گوید این حقیقت را با هدایت الهی دریافتیم: «وانی کنت شدید الذب عنهم فی اعتباریة الوجود و تأصل الماهیات حتی هدانی ربی و انکشف لی انکشافاً بیناً ان الامر بعکس ذلک» (همان، ج ۱، ص ۴۹). لسان‌الغیب نیز می‌گوید:

دعای صبح و آه شام کلید گنج مقصود است به این راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی
و در جایی دیگر:

مرا از این ظلمات آنکه رهنمایی داد دعای نیم شبی بود و گریه سحری

نوآوری در فلسفه اسلامی معاصر

بسیاری از عناصری که در اینجا به‌منزله زمینه‌ساز نوآوری برشمردیم، در فلسفه اسلامی معاصر کم‌وبیش کانون توجه قرار گرفته‌اند. تحول در آموزش فلسفه، مطالعه تاریخ فلسفه، آشنایی با دیگر مکتب‌های فلسفی، مقایسه فلسفه‌ها، توجه به دیگر شعب فلسفه و طرح پرسش‌های جدید فلسفی از جمله تحولاتی است که هرچند کند، اما در حال وقوع‌اند. نگاهی به آثار فلاسفه اسلامی معاصر نشان می‌دهد که این فلسفه در مسیر نوآوری است. مقایسه آثار فلسفی علما طباطبائی، شهید مطهری، مهدی حائری، شهید صدر و استاد مصباح با آثار فلاسفه قرن گذشته

تفاوت بارز آنها را در ابعاد مختلف به گونه‌ای چشمگیر آشکار می‌کند. سیمای کلی این آثار، نحوه طرح مسائل، پرسش‌ها، زبان فلسفی و قلمرو مباحث و در مواردی مواضع اتخاذ شده بسیار متفاوت با آثار گذشتگان است. برای مثال، بسیاری از مباحث مربوط به معرفت‌شناسی، فلسفه دین، فلسفه علم، فلسفه اخلاق و فلسفه تاریخ در آثار معاصران بی‌سابقه و حاصل زندگی در فضای جدید است. نحوه نگاه معاصران به مسائل کهن نیز متفاوت است و هریک از فیلسوفان یادشده در بسیاری از مباحث آرای ویژه خود را دارند. (در این زمینه، ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۶۱) با مقایسه سه کتاب *نهایة الحکمة* علامه طباطبائی، *تعلیقة علی نهایة الحکمة* استاد مصباح و *تعلیقات بر نهایة الحکمة* استاد فیاضی با یکدیگر و با آثار پیشینیان، مثلاً *شرح منظومه* ملاهادی سبزواری، هم تفاوت اینان با گذشتگان و هم پویایی فلسفه اسلامی در بین سه نسل از فیلسوفان معاصر به خوبی روشن می‌شود. با این‌همه باید اذعان کرد که تحولات اشاره شده بسیار کند است و ما همچنان با قافله زمان فاصله داریم. با اهتمام و توجه جدی نسل جدید فیلسوفان اسلامی به مولفه‌های نوآوری فلسفی می‌توان امید داشت که فلسفه اسلامی با توجه به منابع و مبانی غنی و استوارش، دوره‌ای جدید از شکوفایی و درخشش را آغاز کند.

نتیجه‌گیری

حیات فلسفه در نوآوری است. گذشته و حال فلسفه اسلامی نشان می‌دهد که فلسفه اسلامی دارای استعداد لازم برای نوآوری است؛ اما فعلیت یافتن این استعداد، منوط به بازنگری‌هایی بنیادین در شیوه‌های فلسفه‌آموزی، فلسفه‌پژوهی و فلسفه‌ورزی است. نوآوری در هر عصری با یافته‌ها و امکانات آن عصر تناسب دارد. از این‌رو نمی‌توان برای نوآوری در همه اعصار راهکار واحدی ارائه داد. نظر به ارتباط فلسفه با دیگر علوم و معارف و گسترش روزافزون دانش بشری، فیلسوف امروز باید راه درازتری را برای نوآوری بی‌پیماید و مقدمات بسیار بیشتری را فراهم کند. او علاوه بر پرورش زمینه‌های روحی خلاقیت و آموزش نظام‌مند در فلسفه و تخصص در حوزه‌ای خاص، باید با تاریخ فلسفه، رشته‌های مختلف فلسفی و معارف دیگر همچون دین، عرفان و علم آشنا باشد و در بهره‌برداری از فلسفه در حیات فردی و جمعی نیز تأمل کند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، *الشفاء الالهيات*، قم، مكتبة آيت الله مرعشي نجفی.
- ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۰)، *فصوص الحکم*، تهران، الزهراء.
- برهیه، امیل (۱۳۷۷)، *تاریخ فلسفه: قرون وسطی و دوره تجدد*، ترجمه و تلخیص یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، *رحیق مختوم*، قم، اسراء.
- _____ (۱۳۶۱)، «سیره فلسفی حضرت استاد»، در: *یادنامه مفسر کبیر استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی*، قم، شفق.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۵)، *هزار و یک نکته*، قم، رجاء.
- سهروردی، شهاب الدین (۱۳۹۷ق)، *حکمة الاشراق*، به همت هانری کرین، تهران، انجمن فلسفه ایران.
- مجتهدی، کریم (۱۳۷۹)، *فلسفه در قرون وسطی*، تهران، امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، *مجموعه آثار*، ج ۵ (نظری اجمالی به سیر فلسفه در اسلام)، تهران، صدرا.
- مقام معظم رهبری (زمستان ۱۳۸۲)، *دیدار با اساتید فلسفه حوزه علمیه قم*.
- ملأ صدرا (۱۹۸۱م)، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۳)، *سنت عقلانی اسلامی در ایران*، ترجمه سعید دهقانی، تهران، قصیده سرا.
- نوبیا، یل (۱۳۷۳)، *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، نشر دانشگاهی.